

تحلیلی بر زمینه‌های داخلی انقلاب مصر (۲۰۱۱-۲۰۱۳)

علی محمدیان^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۵/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۲۲

چکیده

مصر از جمله کشورهای مهم و تأثیرگذار در میان کشورهای عربی و خاورمیانه است که در فاصله میان ۲۵ ژانویه تا ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ شاهد انقلابی گسترده و مردمی بود. انقلاب ظرف مدت ۱۸ روز پراشتهای حسنی مبارک، رئیس‌جمهور سی ساله این کشور را مجبور به کناره‌گیری از قدرت کرد. هدف مقاله پیش رو، تحلیل زمینه‌های داخلی انقلاب مصر در سال ۲۰۱۱ م است. پرسش اصلی پژوهش این است که مردم مصر برای مشارکت گسترده در انقلاب و قیام علیه دولت حسنی مبارک چه انگیزه‌هایی داشته‌اند؟ مقاله به روش توصیفی-تحلیلی به این نتیجه می‌رسد که در مقایسه با سایر عوامل و انگیزه‌ها، محرومیت در سه حوزه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از گستره و توانایی بیشتری برای کشف انگیزه‌های انقلابیون و طبقات مختلف مصری در انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ برخوردار است. براین اساس، متغیرهایی نظیر محرومیت اقتصادی در میان طبقات پایین، محرومیت سیاسی در میان طبقات متوسط، نخبگان سیاسی، احزاب و گروه‌های سیاسی مخالف و محرومیت اجتماعی در میان اقشار مختلف، موجبات نارضایتی عمومی و سپس انقلاب علیه ساختار سیاسی مصر را فراهم کرد.

واژگان کلیدی: تد رابرت. گر، محرومیت نسبی، انقلاب، مصر.

۱. استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس (گروه علوم سیاسی) amohamadian22@yahoo.com

طرح مسأله

در میان کشورهای خاورمیانه، مصر از منظر تاریخی، اسلامی و عربی از اهمیت زیادی برخوردار است. مصر کشوری است باستانی، برخی آن را خاستگاه نخستین تمدن انسانی می‌دانند که در کنار رود نیل شکل گرفت. بعد از حفر کانال سوئز، مصر به چهار راه جهان و شریان حیاتی ارتباط شرق و غرب تبدیل و دارای موقعیت برجسته ژئوپلیتیکی شد. این ویژگی‌ها مصر را به یک کشور بین‌المللی تبدیل کرد که یک سر آن در ارتباط با جهان اسلام (ظهور اندیشه‌های سیاسی و مذهبی در جهان عرب) و کشورهای عربی (رهبری جهان عرب، ظهور پان‌عربیسم و محل رشد جنبش‌های اسلامی سنی از جمله اخوان المسلمین) و یک سر دیگر در ارتباط با کشورهای قاره آفریقا و سایر ملل به ویژه اروپاییان قرار داد. موقعیت ژئوپلیتیک اگرچه باعث جلب توجه جهانیان و کسب منافع مادی برای مصر شد، در مقابل تحولات سیاسی - اجتماعی این کشور را از تحولات منطقه ای و بین‌المللی متأثر ساخت.

در نیمه‌ی اول قرن ۲۰ مصر در برابر شرایط ناشی از جنگ‌های بین‌المللی اول و دوم و سرایت آن به خاورمیانه و شمال آفریقا و موضوع منافع بریتانیا قرار داشت. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ م. مصر در برابر آثار جدید منطقه‌ای ناشی از تقسیم سرزمین فلسطین (تشکیل دولت اسرائیل)، مسأله‌ی وحدت و رهبری جهان عرب و دخالت‌های دو ابرقدرت شرق و غرب قرار گرفت. غالب شدن فضای امنیتی در منطقه‌ی خاورمیانه، موجب شکل‌گیری دوره‌ی حاکمیت نظامیان در مصر شد. در سال ۱۹۵۲ م. با وقوع کودتای «افسران آزاد» به رهبری محمد نجیب و جمال عبدالناصر دوره‌ی طولانی حاکمیت نظامیان آغاز شد و تا سال ۲۰۱۱ م. ادامه یافت. در این مدت تحول جدی سیاسی - اجتماعی (کودتا یا انقلاب) در مصر صورت نگرفت. تداوم حاکمیت نظامیان

موجب شد که ارتش به یکی از اضلاع قدرت در این کشور تبدیل شود و نقش غیرقابل انکاری در ساختار سیاسی داشته باشد. این وضعیت جامعه ی مصر را در یک وضعیت رکود سیاسی- اجتماعی فرو برد، به نحوی که به جز تعارضات ذاتی جنبش اخوان المسلمین با حاکمیت، در عمل دیگر گروه های اجتماعی و سیاسی اپوزیسیون تا قبل از انقلاب جدید، اقدام قابل اعتنایی در جهت برهم زدن ساخت سیاسی قدرت در مصر از خود بروز ندادند.

در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ رکود سیاسی ناشی از شش دهه حکومت نظامیان به یک باره فراموش شد و مردم مصر با آغاز اعتراضات مسالمت آمیز، نقطه عطفی در تحولات سیاسی- اجتماعی این کشور رقم زدند. انقلاب مصر ظرف مدت کوتاه ۱۸ روز، در ۱۱ فوریه ۲۰۱۱، باعث کناره گیری حسنی مبارک از قدرت شد. سقوط زود هنگام دولت حسنی مبارک برای خوشبین ترین ناظر و تحلیل گر سیاسی هم باورکردنی نبود. پرسش مهمی که پس از کناره گیری حسنی مبارک مطرح شد، این بود که چه عامل یا عواملی انگیزه ی اصلی انقلابیون مصری برای مشارکت گسترده در قیام علیه دولت حسنی مبارک بود؟ پیامدها و نتایج این انقلاب چه بوده است؟

برای پاسخ به پرسش های بالا نگارنده براین باور است که انقلابیون مصری به رغم داشتن انگیزه ها و دلایل شخصی و برخی متفاوت- که ممکن است برحسب موقعیت و علایق شان باشد- دارای انگیزه های مشترکی بودند که بر مفهوم کلی «محرومیت»^۱ استوار است. عنصر محرومیت گستره ی بیشتری در میان مردم مصر در مقایسه با سایر عوامل دارد. این مفهوم به طبقات مختلف اجتماعی قابل تعمیم است. «محرومیت اقتصادی»^۲ در میان طبقات پایین جامعه در قالب بیکاری، کاهش درآمد و افزایش هزینه ی زندگی، «محرومیت اجتماعی»^۳، در میان طبقات متوسط جامعه در قالب نبود آزادی های اساسی،

1- Privation
2- Economic privation
3- Social privation

تبعیض، فساد دولتی و رکود اجتماعی و سیاسی و «محرومیت سیاسی»^۱ در میان نخبگان، طبقات مختلف، گروه‌ها و احزاب سیاسی مخالف در قالب عدم توزیع و گردش قدرت سیاسی، نبود انتخابات آزاد، محدودیت بر رفتار گروه‌های سیاسی مخالف، انحصارگرایی و ... را می‌توان تشخیص داد. از طرفی دیگر سه متغیر یادشده، ضعف حاکمیت در ایجاد رضایت برای مردم و نبود مشروعیت را نیز یادآور می‌شود. چنین وضعیتی بستر اولیه‌ی نارضایتی عمومی را در میان مردم مصر فراهم کرد. سایر عوامل تنها جرقه‌ی اولیه شروع اعتراضات را در مصر زدند ولی انگیزه‌ی اصلی که باعث حرکت عظیم مردم و بروز خشم و نفرت از دولت حسنی مبارک شده بود، نارضایتی عمومی بود که از طریق محروم‌سازی در طول حاکمیت دولت‌های اقتدارگرا در مصر به صورت انباشته شده بر شهروندان تحمیل شد. بنابراین در اولین فرصت ناشی از شروع اعتراضات در دو کشور تونس و لیبی و هم‌چنین سایر عوامل داخلی و منطقه‌ای، مردم مصر به جوش و خروش آمدند و بساط دولت حسنی مبارک را برچیدند.

چارچوب نظری

خیزش‌های مردمی جهان عرب، شکل‌گیری تحلیل‌های جدید در خصوص ماهیت، ریشه‌ها و آثار این انقلاب‌ها را به دنبال داشت. هرکدام از پژوهش‌گران برحسب علائق مطالعاتی و حوزه‌های تخصصی خود در خصوص این انقلاب‌ها به تحلیل و نظریه‌پردازی پرداختند. برخی بر این باورند که انقلاب‌های عربی از نوع تحولات «پسامدرن» است. الزامات ناشی از فراگیری جهانی شدن از جمله ارتباطات گسترده میان جوامع، الگوی پذیری جوامع از تحولات سایر کشورها از طریق ابزارهای رسانه‌ای نظیر اینترنت، شبکه‌های اجتماعی و ماهواره از جمله دلایل این دسته از محققان است. در همین راستا

1- Political privation

انقلاب تونس و مصر را در زمره ی اولین «انقلاب اینترنتی»^۱ جهان معرفی کردند. عده ای دیگر از منظر «گفتمان و هویت» به پدیده ی انقلاب نگاه کردند. در چنین روندی حاکمیت هویت مدرنیته باعث محدودیت و یا محروم سازی مردم از تشکیل یک گفتمان یا هویت اسلامی در جوامع عربی شده است. غلامرضا خواجه سروی (۱۳۹۰) با گردآوری برخی مقالات خارجی از منظر «اسلام گرایی سیاسی» با تأکید بر جریان های سیاسی - فکری اسلامی به بررسی نقش جنبش های اسلامی در کشورهای مسلمان می پردازد. سعید میرترابی (۱۳۹۱) تحولات مربوط به بیداری اسلامی خاورمیانه را از منظر «اقتصاد سیاسی» مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. در این روند محرومیت های ناشی از حاکمیت دولت های رانتیر، عدم توسعه اقتصادی و گسترش فقر و فاصله ی طبقاتی، باعث شکل گیری انقلاب در کشورهای عربی شده است.

برخی دیگر از منظر وجود «نظام های اقتدارگرا»، فضای بسته سیاسی - که باعث محرومیت شهروندان از ایفای نقش های اجتماعی شده است - به انقلاب های خاورمیانه نگاه کردند. باسما کودمانی (Kodmani, 2011) تشدید بی عدالتی اجتماعی و فساد اداری در مصر را ناشی از «تشدید بحران اقتصادی جهانی» می داند. خالد وهبا (Wahba, 2011) از دانشگاه قاهره از روی کرد کرین بریتون^۲ و لورنس همیلتون^۳ از نظریه «ائتلاف های چندگانه طبقات اجتماعی محروم علیه رژیم های قدرتمند» در قالب حرکت های اجتماعی و شورش های مردمی بهره گرفته است. برخی دیگر با در نظر گرفتن عوامل متعدد بروز انقلاب ها بر ترکیبی از عوامل تأکید کردند. این دسته «با ارائه چارچوب های تلفیقی که هم عوامل سیاسی و هم عوامل اقتصادی و فرهنگی را دربر می گیرد» (نیاکوئی، ۱۳۹۰: ۲۴۲-۲۴۱) سعی در ارائه چارچوبی جامع تر برآمدند.

1- Internet revolution
2- Crane Brinton
3- Lawrence C. Hamilton

روی کرده‌های نظری اشاره شده بر موضوع محرومیت در ابعاد مختلف مخرج مشترک دارند. بنابراین دیدگاه نظری که برای موضوع تحقیق در نظر گرفته شده نظریه ی «تبین خشونت سیاسی^۱ ناشی از محرومیت» است. این نظریه توسط «تد رابرت گر^۲» جامعه شناس آمریکایی در سال ۱۹۷۰م. در کتاب «چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟» بیان شده است. گر در این اثر تحقیق جامعی در جهت تبیین چرایی پدیده اجتماعی خشونت سیاسی در جوامع ارائه داده است. اگرچه بیش از چهار دهه از انتشار این اثر می‌گذرد لیکن گر با چارچوبی روان‌شناختی اجتماعی، نظریه ی محرومیت را در سایر ابعاد گسترش داده است. با مطالعه ی نسل‌های مختلف، عنصر محرومیت همواره در جوامع در حال انقلاب مطرح بوده است و این عامل می‌تواند بخش مهمی از علل انقلاب‌ها را تشریح کند.

در نظریه ی گر «محروم سازی، رکود و تبعیض» سه عامل کلیدی در تشریح انقلاب‌ها است. گر معتقد است ناکامی گسترده ی افراد انسانی در زندگی از نظر وضعیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی عامل اصلی خشونت است. دیدگاه کلی گر، بعدی روان‌شناختی دارد. مدخل ورودی وی موضوع تعریف خشونت سیاسی است. از نظر گر انقلاب‌ها بخشی از خشونت سیاسی است و مفهوم اخیر گسترده تر از انقلاب است. گر معتقد است: «خشونت سیاسی به تمامی حملات جمعی اطلاق می‌شود که در درون یک اجتماع سیاسی علیه رژیم سیاسی، بازی‌گران آن - شامل گروه‌های سیاسی رقیب و صاحب‌مناصب - یا سازمان‌های آن صورت می‌گیرد» (گر، ۱۳۸۸: ۲۲). فرضیه ی گر در تبیین خشونت سیاسی بر این مبناء قرار دارد که «خشونت جمعی قویاً تحت تأثیر شدت و گستره محرومیت نسبی در میان اعضای یک مجموعه قرار دارد» (گر، ۱۳۸۱: ۴۷).

1- political violence

2- Ted Robert, Gurr

خشونت سیاسی مورد نظر گر شامل همه کنش هایی می شود که ممکن است در اشکال مختلف مسالمت آمیز و مدنی و یا به صورت خشونت بار در جوامع به وقوع بپیوندد. از این رو در ادامه وی سعی کرده است این کنش های اجتماعی را در قالب سه دسته ی کلی آشوب^۱، توطئه^۲ و جنگ درون-کشوری^۳ (خشونت سیاسی بسیار سازمان یافته، همراه با مشارکت مردمی گسترده که به منظور سرنگونی رژیم یا امحا دولت طراحی شده است و همراه با خشونت گسترده باشد، شامل تروریسم و جنگ های پارتیزانی در مقیاس وسیع، جنگ های داخلی و انقلاب ها) سازماندهی کند (گر، ۱۳۸۱: ۱۳). در نوع سوم خشونت سیاسی (جنگ درون-کشوری) که به موضوع انقلاب ها نزدیک است، گر سه عامل محوری را برجسته کرد: اول، خشونت سیاسی سازمان یافته؛ دوم، مشارکت گسترده ی مردم؛ سوم، پیامد آن یعنی سرنگونی حکومت و سازمان های وابسته به آن (گر، ۱۳۸۱: ۲۶).

برداشت گر از محرومیت دارای ابعاد روان شناسانه است. بر این اساس، مفهوم محرومیت تنها ناشی از طرز تلقی اعضای یک جامعه نسبت به محیط پیرامون خود است. از منظر روان شناسی این طرز تلقی ممکن است دو حالت یا وضعیت پیدا کند: اول، احساس محرومیت افراد یک مجموعه ممکن است با واقعیت های بیرونی مطابقت داشته باشد؛ دوم، احساس محرومیت افراد یک جامعه ممکن است با واقعیت بیرونی جامعه در تضاد باشد. افراد یک مجموعه تنها با تحلیل و ارزیابی روانی از محیط خود ممکن است به موضوع محرومیت برسند در حالی که در واقع امر ممکن است چنین محرومیتی آن طور که افراد مدعی آن هستند، وجود خارجی نداشته باشد. گر در مورد محرومیت معتقد است «محرومیت نسبی به عنوان برداشت بازی گران از وجود اختلاف میان انتظارات ارزشی و

1- Turmoil
2- Conspiracy
3- Civil war

توانایی های شان تعریف شود». انتظارات ارزشی^۱، وضعیت مطلوبی است که اعضای یک جامعه خود را مستحق کسب آن می دانند، توانایی های ارزشی^۲ کالا و شرایطی هستند که آن ها فکر می کنند در عمل توانایی کسب و حفظ آن را دارند (گر، ۱۳۸۱: ۴۷).

با احساس محرومیت نسبی در میان افراد انسانی، خشونت سیاسی وارد مراحل اجرائی می شود که هرکدام به طور پیوسته به وقوع می پیوندد. گر در این مورد می گوید: «خشونت سیاسی در آغاز با بروز نارضایتی آغاز می شود و در مرحله ی دوم این نارضایتی سیاسی می شود و نهایتاً به تحقق عمل خشونت آمیز علیه موضوعات یا بازی گران سیاسی می انجامد. نارضایتی ...، شرط اساسی انگیزاننده ی مشارکت کنندگان در خشونت جمعی است. دو مفهوم مرتبط یعنی نارضایتی و محرومیت اکثراً وضعیت های روانی مانند ناکامی، از خود بیگانگی، تعارضات میان وسیله و هدف، نیازهای ضروری و فشارهایی که به طور صریح یا ضمنی در برداشت های نظری به عنوان عامل خشونت شناخته شده اند را دربر می گیرد» (گر، ۱۳۸۱: ۲۹).

جرقه ی انقلاب

مصر به دلیل نابسامانی در شاخص های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پتانسیل وقوع یک انقلاب جدی را در خود پرورش داد. جرقه اولیه انقلاب ۲۵ ژانویه توسط مردم زده شد. میلیون ها تن مصری دارای سلیق متفاوت و متنوع اجتماعی و اقتصادی و مذهبی، زن و مرد، مسلمان و مسیحی، طبقات متوسط و پایین، نخبگان سیاسی مخالف و احزاب و گروه های اسلامی، چپ و لیبرال، خواهان برکناری رژیم مبارک شدند. شیوه ی اعتراض ها به صورت نافرمانی مدنی و مسالمت آمیز^۳، مقاومت مدنی^۴، نمایش تظاهرات گسترده^۵،

1- Worth expectations
2- Worth abilities
3-Civil disobedience
4 Civil resistance
5- Demonstrations

شورش و آشوب^۱ و اعتصاب و اقدامات ضربتی موقت^۲ و اشغال میدان التحریر به عنوان سمبل انقلاب جدید را شامل شد. نارضایتی اولیه ی معترضین به صورت یک حرکت سیاسی و اجتماعی خودجوش در یک خشونت سیاسی بروز کرد و هر چه به جلو می رفت، طغیان خروشان مردم بیشتر و حکومت مبارک را به روزهای پایانی نزدیک تر می کرد.

زمینه های انقلاب

«سه عنصر بنیادی در جریان انقلاب عربی، «نان، آزادی و کرامت»^۳ بود. مشکلات ساختاری مانع از توسعه ی اقتصادی کشور، مدار بسته^۴ ساختار توزیع قدرت ناشی از رژیم استبدادی، مردم مصر را برای شورش آماده کرد. بنابراین تصادفی نیست که کارگران و جوانان نقش تعیین کننده ای در روند تغییر در مصر بر عهده گرفتند» (Bolme, 2012: 4). «میدان التحریر» نماد مکان اعتراض های مردم علیه مبارک بود. آن ها با طوماری از خواسته های بحق و مشروع پا به میدان گذاشتند و تا پایان این خواسته ها را فریاد زدند. ماندن در میدان التحریر، پافشاری بر مطالبات مردم قلمداد می شد. انقلابیون هرگز این مکان نمادین را ترک نکردند. انقلابیون موضوعاتی را فریاد زدند که در طول دوران حکومت مبارک از آن محروم بودند. «نان، آزادی و کرامت»، تنها یک شعار انقلابی نبود بلکه نماد خواسته های بحق معترضین بود. «نان» نماد محرومیت مردم از امکانات مادی و اقتصادی، «آزادی» بیان گر حکومت استبدادی مبارک و سمبل محرومیت سیاسی و مدنی و «کرامت» نشانه ی محرومیت اجتماعی مردم به خشم آمده بود. گرچه شاخص های مختلفی برای بیان

1- Riots

2- Strike action

3- Bread, Freedom, Dignity

4- Closed circuit

محرومیت مردم مصر وجود دارد، با این حال مقاله در ادامه این محرومیت‌ها را ذیل سه متغیر «اقتصادی، سیاسی و اجتماعی» تحلیل و بررسی می‌کند.

(۱) محرومیت اقتصادی

تحلیل‌های اقتصادی کشورهای خاورمیانه بدون توجه به ساختارهای سیاسی کاری بیهوده است. اقتصاد دولتی و فاقد یک رژیم بورژوازی قوی برای پیش برد توسعه‌ی اقتصادی از جمله مهم‌ترین ضعف آن‌ها بشمار می‌آید. «بسیاری از دولت‌های عربی به اصلاحات اقتصادی و برنامه‌های تعدیل ساختاری شامل آزادسازی قیمت‌ها، تجارت، مالی و اصلاح بنگاه‌های عمومی و خصوصی سازی مبادرت کرده‌اند در حالی که پیشرفت‌هایی در زمینه آزادسازی اقتصادی و مقررات زدایی حاصل شده است اما تا آن‌جا که به خلع‌ید از شرکت‌های دولتی مربوط می‌شود، پرونده موفقیت‌چندان رضایت‌بخش نیست» (آرتس، ۱۳۷۹: ۹۲). اصلاحات اقتصادی، تمایل کشورهای عربی در به‌کارگیری سایر الگوهای اقتصادی را نشان می‌دهد ولی در نهایت این دولت‌های منطقه هستند که از گشایش فضای باز به ویژه در حوزه‌ی سیاست سرباز می‌زنند و اندک تحول و رشد اقتصادی نیز به بن بست منتهی می‌شود. «دلیل واقعی بی‌میلی در پیگیری اصلاحات این است که رها کردن کنترل اقتصاد، به معنای از دست دادن قدرت است. زمامداران حکومتی دستکم تا زمانی که متقاعد نشده باشند بدیلی جز انقلاب در پیش رو ندارند، حاضر به ترک قدرت نخواهد شد» (آرتس، ۱۳۷۹: ۹۲).

اقتصاد مصر از اوایل دهه ۱۹۷۰م، اگرچه از شیوه‌ی دستوری فاصله گرفت و روی کرد اقتصاد آزاد را برگزید ولی در عمل فعالیت‌های اقتصادی به صورت دولتی اداره می‌شد. غربی‌ها این روند را نتیجه سیاست‌های نادرست ناصر در دهه ۱۹۵۰م به بعد می‌دانند. از نظر آن‌ها «ناصر، مصر را به سمت سوسیالیسم و بلوک شوروی برد تا توسعه‌ی

نظامی و مدنی را به دست آورد» (Harris, 1988: 3). در اواسط دهه ۱۹۹۰م. مصر با اخذ وام از بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در راه اصلاحات اقتصادی گام برداشت. اصلاحات با کاهش تعرفه ها، مالیات ها، یارانه ها، حذف مقررات دست و پا گیر و حرکت به سمت اقتصاد آزاد آغاز شد. با چنین روندی مصر در فاصله سال های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸م. رشد اقتصادی ۷ درصدی را تجربه کرد. با انجام اصلاحات بخش دیگر مصر نیز تحت فشار قرار گرفت. رشد اقتصادی نه تنها با توسعه ی اقتصادی همراه نشد، بلکه کاستی ها و مشکلات این کشور را بیشتر نمایان کرد. سیاست های صندوق بین المللی باعث نارضایتی و نابرابری اجتماعی و افزایش انتظارات و مطالبات مردم شد. به عبارتی ایجاد فرصت های جدید اقتصادی، منجر به افزایش انتظارات فزاینده ی مصری ها شد که دولت در حوزه ی موضوعات سیاسی و اجتماعی حاضر به تأمین این خواسته ها نبود. نتیجه این که هر چه به جلو تر پیش می رفتیم، بر این مطالبات افزوده می شد و دولت تحت فشار، محدودیت های بیشتری بر مردم تحمیل می کرد.

مشکلات و محرومیت های اقتصادی، انگیزه ی اصلی انقلابیون در قیام همه جانبه علیه حکومت حسنی مبارک بود. «براساس گزارش بانک جهانی، منطقه ی خاورمیانه و شمال آفریقا^۱ هم سریع ترین نرخ مشارکت تحصیلی و هم بالاترین سطح بیکاری جوانان را در سطح جهانی دارد (۲۵ درصد در مقایسه با متوسط جهانی به میزان ۱۴/۴ درصد). در سال ۲۰۰۶م. در مصر جوانانی که تحصیلات ثانویه و بالاتر را داشتند، در گروه سنی خود ۹۵ درصد بیکاران را تشکیل می دهند» (Momayezi, 2012: 10). در اواخر سال ۲۰۱۰م. در حدود ۴۰ درصد جمعیت ۸۰ میلیونی مصر، با در آمد روزانه ۲ دلار زندگی می کردند و بخش وسیعی از جمعیت مصری با کمک های مربوط به هزینه کالا امرار معاش می کردند. در نتیجه «افزایش جمعیت و تحصیل کردگان دانشگاهی از یک سو و ناتوانی نظام سیاسی

در فراهم آوردن امکانات، پتانسیل اعتراضات سیاسی عظیمی را ایجاد کرده بود» (نیاکوئی، ۱۳۹۰: ۲۵۲). جوانان تحصیل کرده که بالاترین آمار بیکاری را در جامعه ی مصر در اختیار داشتند به همراه کارگران، موثرترین نیروهای انقلابی در خیابان های قاهره بودند. تلاش های دولت حسنی مبارک در سال های پایانی نتایج امیدوارکننده ای نداشت. به طور مثال «تولید ناخالص داخلی از ۴/۵ درصد اگرچه در سال های ۲۰۰۸-۲۰۰۷ م. به ۷ درصد افزایش یافت اما ماهیت واقعی رشد اقتصادی بسیار فریبنده بود، زیرا چنین رشدی با پراکندگی نامتعادل، باعث نابرابری، افزایش بیکاری و فقر وسیع تر شد. اصلاحات اقتصادی ساختار ضعیف خدمات عمومی، تحصیل مناسب و سیستم مراقبت های بهداشتی را بهبود بخشید. این امر باعث شد صدها هزار نفر از نیروی کار جوان مصری با تحصیلات عالی، کشورشان را برای جستجوی فرصت های شغلی جدید ترک کنند» (Mishrif, 2012: 5). تلاش های نافرجام مبارک در جهت رشد اقتصادی در دهه ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ م. در سال های پایانی به دلیل نگرانی های امنیتی و گسترش تحرکات گروه های مخالف، روندی معکوس و در جهت کنترل بیشتر فعالیت های اقتصادی توسط حاکمیت جریان پیدا کرد. به نظر راجر اوون «در مصر رژیم اقتدارگرا و هواداران نخبه ی آن، مدیریت فرایند گذار اقتصادی را تنها با اپوزیسیون صوری و نظام بسیار کنترل شده نمایندگی پارلمانی آسان تر یافتند» (Owen, 2000: 105). اقدامات دولت مبارک در طول بحران انقلاب، مویید این نظر است که دستگاه حاکمیت به خوبی از وضعیت معیشتی مردم آگاه بود. در روزهای پراقتضاب انقلاب بخشی از عملکرد هیأت حاکمه در جهت جلب رضایت مردم و آرام کردن آن ها، وعده ها و امتیازات اقتصادی بود. «پخت نان توسط نیروهای ارتش و پلیس و دادن وعده افزایش ۳۰ درصدی حقوق کارکنان» (Mcgreal, 2011: 2) از جمله اقدامات حکومتی بود که نه تنها تأثیری بر روند انقلاب نداشت بلکه آتش خشم مردم را شعله ورتر کرد.

واقعیت این است که مردم مصر از اوضاع اقتصادی ناراضی بودند و این انگیزه ی اصلی آن ها بود. این تحلیل نه بر مبنای برداشت نظری بلکه به طور عینی مردم با معضلات و فقر اقتصادی مواجه شدند. برآورد می شود مصری های جوان و تحصیل کرده بزرگ ترین گروه کارگری در حاشیه جنوبی خلیج فارس به خصوص در کشور عربستان سعودی هستند. این گروه اگرچه بخشی از سرمایه های کسب شده را به داخل کشورشان هدایت می کنند اما درعمل چنین وضعیتی باعث نارضایتی آنان شد. فقر و بیکاری جوانان مصری در حالی رقم خورد که خانواده ممتول مبارک به واسطه ی فساد گسترده «بین ۴۰ تا ۷۰ میلیون دلار دارائی و ۳۹ مسئول بلندپایه یا تجار نزدیک به جمال مبارک هر کدام بیش از یک میلیارد دلار ثروت اندوختند» (نیاکوئی، ۱۳۹۰: ۲۵۲). این وضعیت در حالی رخ داد که «مصر از پتانسیل اقتصادی فراوانی در زمینه های توریسم، منابع معدنی، کانال سوئز و رود نیل برخوردار است ولی به دلیل مدیریت فاجعه بار سیاسی که در مصر وجود دارد، مصری ها نمی توانند از این پتانسیل اقتصادی استفاده کنند. در واقع دولت مصر تنها با کمک های آمریکا و درآمدی که از کانال سوئز به دست می آورد، اقتصاد این کشور را اداره می کند» (Mcgreal, 2011: 2).

اصلاحات اقتصادی مبارک نه تنها در راستای توسعه ی اقتصادی و حذف محرومیت ها از جامعه و کاهش فقر نبود بلکه بیشتر یک اقدام فریب کارانه بود. «زمانی که ایالات متحده یک گفتمان مبتنی بر دموکراسی و حقوق بشر را بعد از ۱۱ سپتامبر برگزید و فشار خود را در جهت مشروعیت بخشیدن به جنگ عراق افزایش داد، دولت مصر مجبور شد برای نرم کردن ساختار استبدادی رژیم، این تحولات را در پیش بگیرد» (Bolme, 2012: 10). به علت نادیده گرفتن خواسته های مردم برای دموکراسی و آزادی های دیگر، رژیم مبارک سعی کرد با انجام اصلاحات محدود از آنان دل جویی کند. رشد سریع اقتصادی بدون توزیع مجدد باعث شد «اصلاحات اقتصادی، منافع نخبگان حاکم و همکاران نزدیکشان را حفظ کند و به آن ها امکان داد تا قدرت خود را تقویت کنند در

حالی که از بقیه افراد جامعه مستثنا شدند» (Paciello, 2011: 7) مبارک از میان فضای گسترده‌ی فعالیت اقتصادی که می‌توانست برای مصر مهیا کند، کشورش را به کمک‌های مداخله‌گرایانه ایالات متحده و مالیات‌های کانال سوئز محدود کرد. تقلیل فعالیت‌های اقتصادی مصریان، ناشی از ترس مبارک به از دست دادن قدرت سیاسی بود. اجرای شیوه‌ی حکومتی رانتی و صرف نظر کردن از دخالت‌های مردم در حاکمیت، اگرچه در نیمه‌ی دوم قرن ۲۰ برای حکام کشورهای عربی کارساز بود لیکن در هزاره‌ی جدید چنین سازوکاری برای انحصار قدرت، کرائی خود را از دست داده است. فقر، بیکاری، فساد اداری و افزایش شکاف طبقاتی، عامل نارضایتی و دلیل اصلی انقلاب مصر بود. بی‌توجهی به این واقعیت، دولت‌های بعدی مصر را هم چنان تهدید خواهد کرد.

۲) محرومیت سیاسی

مطالبه‌ی دیگر انقلابیون، پایان حکومت مبارک بر مصر بود. حسنی مبارک با ۳۰ سال حکومت، طولانی‌ترین مدت ریاست جمهوری را در تاریخ مصر به خود اختصاص داد. این وضعیت با هر نوع اصول دموکراتیک تعارض ذاتی داشت. او بعد از ترور انورالسادات به دست خالد اسلمبولی در سال ۱۹۸۱ م. به قدرت رسید و تا ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ آن را حفظ کرد. این دوران مصادف با سکون و ثبات نسبی سیاسی بود که در آن حاکمیت با تلاش از هرگونه اصلاحات و حتی تغییرات جزئی جلوگیری و هرگونه توزیع قدرت سیاسی میان نخبگان مصری را سد کرد.

رژیم مبارک در اجرای سیاست «تضعیف اپوزیسیون»^۱ از ابزارهای مختلفی استفاده می‌کرد. «سرکوب و اذیت و آزار، امتناع از به رسمیت شناختن احزاب و تشکل‌هایی که می‌توانستند رژیم را تهدید کنند، دست‌کاری در انتخابات، شرکت‌گزینش شده‌ی

1- Oppositions doubling

انجمن های غیر دولتی و اتحادیه های کارگری، قانون طولانی مدت اضطراری^۱ از ۱۹۸۱ م. به منظور منع اعتصاب، سانسور روزنامه ها و محدود کردن هرگونه فعالیت جناح مخالف به نام امنیت ملی» (Paciello, 2011: 3) از جمله اقدامات بازدارنده ی مبارک در عرصه ی سیاسی بود. چنین فضایی باعث محرومیت مردم، نخبگان سیاسی، احزاب و گروه های اپوزیسیون و اسلام گراها به ویژه اخوان المسلمین^۲ شد که به شدت توسط نیروهای امنیتی مبارک تحت کنترل بودند. در عوض حزب دموکراتیک ملی^۳ به عنوان تنها حزب صاحب قدرت، یک حکومت طولانی را برای مبارک تداوم بخشید.

علی رغم اصلاحات نیم بند اقتصادی در حوزه ی سیاست نه تنها تغییرات مهمی رخ نداد بلکه برعکس مبارک عرصه را بر سایر گروه های مخالف تنگ تر کرده بود. «مبارک حرکت اقتصادی روبه جلو خود را با خشونت و گام های سیاسی که رو به عقب برداشته می شد، همراه ساخت. علی رغم اندک فضای باز سیاسی در انتخابات پارلمانی در سال ۲۰۰۵ م. پس از این تاریخ به تدریج مبارک شروع به پس روی سیاسی کرد» (Zakaria, 2011). «اگرچه رژیم فضای بازتری برای انتخابات در سال ۲۰۰۵ م. ایجاد کرد، با نقض این شرایط و دست برد گسترده در انتخابات ۲۰۱۰ م. تعداد نمایندگان حزب اخوان را در پارلمان ۴۵۴ عضوی از ۸۸ نفر به صفر رساند» (Momayezi, 2012: 9).

ترس مبارک از تداوم فعالیت اپوزیسیون منجر به ایجاد محدودیت بیشتر بر مخالفین شد. در فاصله سال های ۲۰۰۵ تا انقلاب ژانویه، بسیاری از آزادی های اندک احزاب سیاسی لغو شد. فساد و تهدید و اجبار و دست کاری آرای انتخاباتی در طول حکومت سی ساله مبارک امری رایج و شایع به حساب می آمد. مبارک در پنج دوره انتخابات ریاست جمهوری به صورت متناوب شرکت کرد و در همه ی آن ها به پیروزی رسید. ایراد در سیستم انتخابات مصر به حدی رسید که در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۵ م. حسنی

1- long-standing emergency law

2- Muslim brotherhood(MB)

3- National democratic party(NDP)

مبارک تنها نامزد ریاست جمهوری بود که آرای انتخاباتی اش به صورت آری یا خیر بود. در طول حکومت مبارک، اکثر گروه‌ها و احزاب اپوزیسیون و موسسات بین‌المللی برای نظارت بر انتخابات مدعی بودند که انتخابات مصر با تقلب همراه است. مردم به نظام حکومتی و شخص حسنی مبارک اعتمادی نداشتند.

ضعف نیروهای اپوزیسیون ناشی از اقدامات محدود کننده دولت، نه تنها باعث شد که مبارک عملاً اقدام قابل توجهی برای انجام اصلاحات سیاسی در پیش نگیرد. بلکه روند کاهش اعتماد عمومی نیز چندان مورد توجه حاکمیت قرار نگرفت و مبارک با دخالت دادن خانواده خود در اداره‌ی امور سیاسی سعی در تداوم حکومت پس از خود داشت. در سال ۲۰۰۰م مبارک تحت تأثیر فعالیت‌های خانواده اش، تسلط چندانی بر امور داخلی مصر نداشت. جمال مبارک فرزند جوان تر حسنی مبارک در سال ۲۰۰۰م برای به دست گرفتن قدرت و جانشینی پدر، شروع به فعالیت‌های سیاسی کرد. او در تبلیغات رسانه‌ای ظاهر شد و این موضوع شروع مناظرات مختلف میان گروه‌های اپوزیسیون را به دنبال داشت. مخالفین چپ و راست استدلال می‌کردند که مصر در حال انتقال قدرت سیاسی از پدر به پسر است.

روند مشابه در سوریه نیز مزید بر علت شد. در سال ۲۰۰۰م بشار اسد بعد از مرگ پدرش رئیس‌جمهور شد و همین موضوع باعث نگرانی محافل مصری شد. به طور حتم این روند حتی برای نخبگان سیاسی درون حاکمیت نیز چندان خوشایند نبود. تلاش‌ها و گمانه‌زنی‌های گروه‌های مخالف و نهادهای غیردولتی از همین زمان جدی‌تر شد و اعتراضات علیه دخالت‌ها و تسلط خانواده مبارک بر جریان تحولات سیاسی بروز کرد. ساختار سیاسی - حقوقی غیر دموکراتیک مبارک محرومیت سیاسی را بر مردم مصر تحمیل کرد. رابطه‌ی میان حاکمیت و مردم به صورت یک طرفه و از بالا چنان گسترده بود که مردم نقش موثری در تصمیم‌گیرهای جامعه نداشتند. این برداشت ضمن افزایش بی

اعتمادی نسبت به حاکمیت، در عمل موجب نوعی رخوت و درماندگی سیاسی در میان مردم شد. انقلاب تونس در زدودن این وجه از ذهنیت مردم مصر، تأثیر بسزایی داشت.

۳) محرومیت اجتماعی

فضای امنیتی مصر مانع از تحقق حضور مردم در عرصه های اجتماعی مصر بود. شهروندان مصری در حوزه های سه گانه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قادر به خلق فرصت ها و موقعیت های جدیدی نبودند. حقوق و آزادی های عمومی و اساسی مردم اگرچه در قانون اساسی بدان صحنه گذاشته شده است ولی اجرای آن با محدودیت های حاکمیت همراه شد. لغو قانون اضطراری یکی از مطالبات معترضین مصری در انقلاب ۲۵ ژانویه بود. قانون اضطراری در قانون اساسی مصر نیز منعکس شد. در بخش سوم قانون اساسی با موضوع تکالیف، حقوق و آزادی های عمومی بند دوم اصل ۴۸ اشعار می دارد: «در حالت اضطراری یا در زمان جنگ، سانسور محدود روزنامه ها، نشریات و رسانه های گروهی در مورد موضوعات امنیت ملی و یا برای اهداف امنیت ملی می تواند براساس قانون اعمال گردد». این قانون یکی از مشکلات و عامل محدودیت و محرومیت برای مردم مصر و فعالین سیاسی و اجتماعی این کشور تلقی می شود.

قانون شماره ۱۶۲ که در سال ۱۹۵۸ م. به تصویب رسید در واقع همان قانون اجرایی وضع فوق العاده بود که بعد از قتل انورالسادات به طور موثر اجرا شد. حسنی مبارک به بهانه اجرای این قانون، بسیاری از اصول قانون اساسی این کشور و آزادی های تصریح شده و حقوق اساسی مردم مصر را نادیده گرفت و شرایط سختی را بر مردم این کشور تحمیل کرد. افزایش قدرت نیروهای امنیتی، تعلیق برخی از مفاد قانون اساسی و سانسور شدید از نتایج اجرای این قانون بود. حکومت مبارک با بهانه قرار دادن این قانون و تأمین امنیت و حاکمیت ملی کشور، افراد را بدون دلیل بازداشت و روانه زندان کرد. فعالیت

سیاسی غیردولتی، اعتراضات خیابانی و فعالیت سازمانهای سیاسی را ممنوع کرد. تمام این اقدامات ذیل عنوان کلی قانون وضع فوق العاده و در راستای مبارزه با تهدیدات تروریسم در مصر صورت قانونی به خود می‌گرفت.

وضعیت فوق در حالی صورت گرفت که بخش سوم قانون اساسی مصر اصول ۴۰ تا ۶۳، بسیاری از اصول اولیه و آزادی‌های اساسی مردم شامل، تساوی شهروندان در برابر قانون، تضمین آزادی فردی، ممنوعیت شکنجه، تضمین حرمت و مصونیت از تعرض به زندگی خصوصی شهروندان، آزادی عقیده، حق تشکیل گردهمایی صلح آمیز و تشکیل انجمن‌ها و جوامع و تأسیس سندیکاها و... به صورت واضح و شفاف تأیید می‌کرد اما عملکرد دستگاه حکومتی مبارک برخلاف بسیاری از این اصول صورت می‌گرفت. حکومت به کرات از هر راهی برای حمله، شکنجه، بازداشت و تصفیه افراد و گزارش‌گران رسانه‌های اجتماعی - که منتقد دولت بودند - استفاده می‌کرد. تحت عنوان قانون وضع فوق العاده، حکومت می‌توانست هر چیزی را که امنیت عمومی و امنیت ملی را تهدید می‌کرد، سانسور کند. با وضع این قانون، مبارک در طول حکومت توانست هرگونه فشار علیه مخالفین و گروه‌های اپوزیسیون را توجیه کند. در فاصله ژانویه تا مارس ۲۰۰۹، ۵۷ ژورنالیست از جمله ۱۳ روزنامه‌نگار به دلیل انتقاد از دولت مبارک به میزان ۲۰۰۰۰ پوند جریمه و ۵ سال زندانی شدند. حکومت مصر خود سه روزنامه‌ی بزرگ در اختیار داشت. حکومت مبارک کنترل مجوز و توزیع تمام روزنامه در مصر را در اختیار داشت.

تحلیل‌گران غربی حکومت مبارک را نوعی از اقتدارگرایی برورکراتیک نام‌نهادند که علی‌رغم فساد هیأت حاکمه، باعث حفظ ثبات سیاسی و اجرای روند صلح در منطقه می‌شد. نتیجه‌ی ثبات سیاسی، تداوم حکومت سی‌ساله مبارک و نبود رشد سیاسی مردم، انفعال و اطاعت از اقتدار حاکمیت بود. محروم کردن شهروندان از حضور در فضای اجتماعی و بهره‌مندی از حقوق و آزادی‌های اساسی جامعه انگیزه دیگری برای شکل

گیری نارضایتی مردم مصر شد. این محرومیت چنان به صورت انتحاری در نمایش های خیابانی ۱۸ روزه انقلاب ظهور کرد که علی رغم سرکوب اعتراضات توسط نیروهای امنیتی از فوران آن کاسته نمی شد و در ۱۱ فوریه با سقوط مبارک مردم مصر تصویری جدید از خود در میدان التحریر به نمایش گذاشتند.

فرجام انقلاب

در چارچوب نظری بیان شد که انقلاب نوعی از عمل خشونت بار سیاسی است که سازمان یافته با مشارکت گسترده ی مردم علیه حاکمیت صورت می گیرد و بساط حاکمیت را از بین می برد. انقلاب مصر، معلول تنگناهای معیشتی و اجتماعی مردم این کشور بود. این برداشت تنها بر مبنای تحلیل نظری مشارکت کنندگان در خشونت سیاسی نبود بلکه مصری های معترض هم در مقایسه ی خود با طبقات بالادست و هم در مقایسه با سایر جوامع به یک تحلیل واقعی دست یافتند. فساد دستگاه هیأت حاکمه ی آن ها را از انتظارات ارزشی و توانایی های ارزشی مورد نظر محروم ساخت. نارضایتی روان شناختی انقلابیون آن ها را به انجام عمل سیاسی ترغیب کرد. تظاهرات سیاسی و مدنی منجر به بروز خشم سیاسی و در نهایت بسیج عمومی علیه حکومت مبارک شد. ارزیابی شاخص های خشونت سیاسی (انقلاب) در موارد زیر قابل تشخیص است:

۱- انقلاب مصر فاقد سازمان یافتگی اولیه بود. گروه ها و احزاب مخالف طرحی برای شروع انقلاب نداشتند. آن ها از میانه اعتراضات به صفوف معترضین پیوستند. جوانان تحصیل کرده و بیکار، کارگران و اقشار مختلف مردم عادی، پیشگامان اعتراضات خیابانی بودند؛

۲- از نظر میزان «کیفی مشارکت»، موج اعتراضات در مصر بسیار فراگیر بود و در عمل طبقات اجتماعی گوناگون از جمله کارگران و طبقات متوسط و محروم در آن

مشارکت داشته اند. هم چنین مسیحیان نیز در کنار مسلمانان در قاهره و سایر شهرهای کشور حضور داشتند (نیاکوئی، ۱۳۹۰: ۲۵۴). زمانی که مسیحیان مصری با تشکیل حلقه‌ی انسانی امنیت نمازگزاران مصری را تأمین کردند، میزان همبستگی میان طیف‌های مختلف مردم انقلابی را به نمایش گذاشتند. از نظر «کمی» مشارکت کنندگان در خشونت سیاسی، سرعت انتقال و سرایت دامنه‌ی انقلاب به قاهره محدود نشد بلکه به سایر شهرهای مهم از جمله اسماعیلیه، اسکندریه و سوئز و بخش‌های کوچک‌تر نیز کشانده شد. از منظر «شدت خشونت» اگرچه مشی انقلابیون مسالمت‌آمیز و در قالب تظاهرات خیابانی بود ولی خشونت و وحشی‌گری پلیس، باعث انزجار و خشم عمومی و برانگیختن احساسات جوانان مصری بر علیه مبارک و گسترش دامنه اعتراضات شد. عملکرد وحشیانه‌ی دستگاه‌های امنیتی و فریب‌کاری مبارک در دادن وعده‌های دروغین، اعتراضات را به سمت خشونت بیشتر سوق داد. از نظر «دوام خشونت»، تصور سقوط دولت مبارک در ۱۸ روز در آغاز غیر ممکن به نظر می‌رسید. این موضوع یکی از نقاط عطف انقلاب مصر به حساب می‌آید؛

۳- معمولاً انقلاب‌ها دارای سه ویژگی مشخص است. «مشارکت گسترده‌ی مردم»، «ساقط کردن حاکمیت قبلی»، «ایجاد تغییرت بنیادین سیاسی و اجتماعی» نسبت به قبل از انقلاب. قیام ۲۵ ژانویه سال ۲۰۱۱ مصر، با مشارکت فراگیر مردم مصر شروع شد و در ۱۱ فوریه سال ۲۰۱۱ حکومت مبارک را ساقط کرد اما در انجام تغییرات بنیادین در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی جامعه تاکنون ناکام مانده است. وضعیت اخیر نشان می‌دهد که حلقه‌های قدرت سیاسی در مصر به شخص مبارک محدود نمی‌شود. «درهم تیندگی نهاد قدرتمند ارتش و نظامیان در قدرت سیاسی مبارک» (Kam, 2011: 26) باعث شد که گذار مصر از یک رژیم اقتدارگرا به یک حاکمیت مدنی و دموکراتیک، با سد بزرگی به نام

نظامیان برخوردار کند. برای گذار از این بن بست و پیچ تاریخی، مصر به انقلاب دیگری نیازمند است.

نتیجه گیری

پژوهش گران سیاسی از منظرهای مختلف به پدیده ی انقلاب در کشورهای عربی واکنش نشان دادند. مقاله حاضر نیز تلاش کرد با بهره گیری از نظریه ی محرومیت انگیزه های انقلابیون مصری در انقلاب ۲۵ ژانویه را به عنوان بستر اولیه وقوع انقلاب تحلیل کند. تأکید بر زمینه های داخلی انقلاب مصر ناشی از این واقعیت بود که انقلاب سیاسی- اجتماعی در کشورها دارای یک بستر عمومی داخلی هستند و سایر موضوع های منطقه ای و بین المللی می تواند نقش ثانویه داشته باشد. در مصر نارضایتی ناشی از محرومیت، زمینه ی وقوع انقلاب را مهیا کرد. وقوع انقلاب در شمال آفریقا و برخی موضوعات دیگر، تنها موجب جرقه ی شروع انقلاب در مصر شد. بنابراین انگیزه ی اصلی مردم مصر بیشتر بعدی داخلی داشت و نه منطقه ای یا بین المللی.

وقوع انقلاب نوعی «رفتار جمعی» است که در بطن خود جریانات فکری و سیاسی جامعه را به ظهور می رساند. نظامیان به همراه سکولارها و اسلام گراها، دو جریانی بودند که در تعیین مسیر انقلاب نقش بسزایی داشتند. تجربه ی سیاسی، عملیاتی و ساختاری باعث شد این دو جریان برای حفظ جایگاه خود در آینده مصر تلاش کنند. آن ها تنها در تسلیم مبارک به واگذاری قدرت، مخرج مشترک یافتند. تعارضات ایدئولوژیک، تاریخی و سیاسی میان آن ها، مانع کام یابی انقلاب مصر شد. تجربه ی مصر پس از مبارک نشان داد که اگر انقلابیون در سقوط حاکمیت سیاسی دارای منافع مشترک هستند، برای موفقیت انقلاب نیز باید دارای ایدئولوژی منسجم باشند در غیر این صورت انقلاب آنان دور باطل را طی خواهد کرد. تضاد منافع دو جریان یاد شده، خلع ید نظامیان از قدرت سیاسی و

و اداری کردن آن‌ها به ترک نقش غیرمعارف نظامی‌گری و پذیرش نقش کلاسیکشان در جامعه، هم‌چنان از عوامل پایداری بحران سیاسی در مصر خواهد بود.



منابع

- آرتس، پاول، (۱۳۷۹)، «خاورمیانه: منطقه ای بدون منطقه گرایی یا پایان استثناء گرایی»، ترجمه عباس حاتمی زاده، فصلنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۶۲-۱۶۱.
- خواجه سروی، غلامرضا، (۱۳۹۰)، «بیداری اسلامی در گستره سیاست جهانی: تحلیلی بر اسلام سیاسی»، تهران: دانشگاه امام صادق(ع).
- گر، تد رابرت، (۱۳۸۸)، «چرا انسان ها شورش می کنند؟»، ترجمه علی مرشدی زاد، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی غیرانتفاعی، چاپ سوم.
- میرترابی، سعید، (۱۳۹۱)، «بیداری اسلامی و اقتصاد سیاسی خاورمیانه»، تهران، دانشگاه امام صادق(ع).
- نیاکوئی، سیدامیر، (۱۳۹۰)، «تحولات اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا: ریشه ها و پیامدهای متفاوت»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره چهارم.
- Bolme, Selin M. and etc (2012). The anatomy of Egyptian revolution: from 25th January to the new constitution. SETA (foundation for political, economic and social research) report No: 9. available at: <www.setav.org.>
- Kam, Ephraim (2011). The new Middle East: An era of uncertainty, strategic assessment, volume 14, No 1, April 2011. Available at: <cdn.www.inss.org.il.reblazecdn.net/upload/>
- Kodmani, Bassma (2011). "The Middle East in the aftermath of the revolutions in Egypt and Tunisia", *US/ME policy brief*, A publication of the U.S./Middle East project, 17 February 2011.
- Harris, Lillian Craig (1988). Introduction, in: L, Craig, Harris(Ed). *Egypt: International Challenges and Regional Stability*, London, Routledge & Kegan Paul.
- Magreal, Chris (2011). "Egypt: bread shortages, hunger and unrest", *The Guardian*, May27, 2011.
- Mishrif, Ashraf (2012), The political economy of Egypt in post-Arab spring, BRISMES Annual Conference 2012: revolution and revolot: understanding the forms and Causes of Change, 26-28 2012, London school of economic and political science.
- Momayezi, Nasser(2012). Oil, the Middle East and U.S national security. Available at: <http://www.-daneprairie.com>.

- Owen, Roger (2000). State, power and politics in the making of the modern Middle East, London Routledge.
- Paciello, Maria Cristina (2011). Egypt: changes and challenges of political transition, Medpro (Mediterranean prospects), technical report No. 4 may2011, Available at: <www.medpro-fore-sight.eu>.
- Wahba, Khaled (2011), The Egyptian revolution 2011: The fall of virtual, the revolution systems thinking Archetype, international system dynamics conference, Washington, DC, USA, July 24-28, 2011.
- Zakaria, Fareed (2011). How can democracy in the Middle East? Available at:<[Fareed Zakaria .com/ 2011 /.../how-democracy-can-work-in-the-middle-east...>](http://FareedZakaria.com/2011/.../how-democracy-can-work-in-the-middle-east...).

